

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نویسنده: برایان برلنیک  
برگردان: م. قربانی  
۱۲ مارچ ۲۰۲۴

## هراس واقعی واشینگتن از چین: مانعی برای هژمونی امریکا



مقاله‌ای که اخیراً در نشریه‌فارن آفرز زیر عنوان "فاجعه تايوان" منتشر شد، تصویر روشنی از انگیزه‌های امریکا در پس رویارویی فزاینده آن با چین و نیز از ماهیت غیرواقعی نتایج دلخواه واشینگتن، ترسیم می‌کند. پیش‌فرض این مقاله بر اساس یادداشت فوق محرمانه جنرال امریکائی، داگلاس مک آرتور، در سال ۱۹۵۰ پرداخته شده است که تايوان را به عنوان "ناو همایمابر غرق‌نشده" توصیف می‌کند، نه برای حفاظت از ایالات متحده، بلکه برای حفظ برتری امریکا در آسیا و اقیانوسیه؛ هزاران مایل دورتر از سواحل ایالات متحده! جنرال مک آرتور معتقد بود با حفظ تايوان و حضور نظامی ایالات متحده که شامل جاپان و فیلیپین هم می‌شد (و هنوز هم می‌شود)، نیروهای امریکا می‌توانند قدرت‌های منطقه‌ای (آن‌زمان اتحاد شوروی و اکنون چین) را متوقف کنند تا "از منابع طبیعی شرق و جنوب شرق آسیا بهره‌برداری نکنند." قابلیت مهار چین، انگیزه اصلی واشینگتن برای حفظ حضور نظامی امریکا در شرق و جنوب شرقی آسیا تا به امروز باقی مانده است.

## مهار چین، نه دفاع از امریکا

گزارش ستراتیژی دفاع ملی ایالات متحده، "از میدان به در کردن چین" را به عنوان اولویت اصلی واشینگتن تعیین می‌کند. ستراتیژی دفاع ملی امریکا شکایت دارد که چین "همواره قصد دارد ظرفیت نظم بین‌المللی را به سود نظمی که زمین بازی جهانی را به نفع خود متمایل می‌سازد، هدایت کند."

گزارش هرگز به آن "نظم بین‌المللی" که چین در نظر دارد آنرا جانشین سازد، اشاره نمی‌کند، نظمی که در آن واشینگتن پیش از جنگ‌های جهانی چین را اشغال کرده بود، و هزاران سرباز در سواحل جزیره تایوان تا سال ۱۹۷۹ در آن مستقر کرده بود و هنوز با وجود به رسمیت شناختن این جزیره به عنوان بخشی از قلمرو چین تحت سیاست "چین واحد"، به استقرار نیروهایش در تایوان ادامه می‌دهد.

همین گزارش مدعی است که امریکا به دنبال "ترویج یک منطقه هند و پاسیفیک آزاد و باز" است، و به طور مشخص‌تر خواهان "دسترسی باز به بحیره چین جنوبی" است. این گزارش حتی یادآور می‌شود که "تقریباً دو سوم تجارت بحری جهان و یک چهارم بازرگانی جهان" از بحیره چین جنوبی عبور و مرور می‌کند، در عین حال اشاره می‌کند که چین این تجارت را تهدید می‌کند.

با این حال، دولت امریکا و شرکت‌های امریکائی، از جمله تمام صنعت تسلیحات امریکا و اندیشکده‌های سیاست خارجی مانند مرکز مطالعات ستراتیژیک و بین‌المللی را تأمین مالی می‌کنند، مراکزی که تحلیل‌هایی مانند گزارش ۲۰۱۷ زیر عنوان "چه میزان تجارت بحری از بحیره چین ترازیت می‌شود؟" را منتشر می‌کنند. این گزارش اذعان می‌کند که قریب به اتفاق تجارتی که از بحیره چین جنوبی عبور می‌کند، از چین می‌آید و به چین می‌رود. گزارش حتی اقرار می‌کند:

"اتکای چین به بحیره جنوبی چین در برابر اختلالات تجارت بحری آسیب‌پذیر است. در سال ۲۰۰۳، رئیس‌جمهور وقت (چین)، هو جینتاو، توجه خود را به تهدیدات احتمالی ناشی از "برخی از قدرت‌های بزرگ" با هدف کنترل تنگه مالایا جلب کرد و بر نیاز چین به اتخاذ ستراتیژی‌های جدید برای رفع این نگرانی تأکید ورزید." روشن است که چین قصد ندارد تجارت خود را در بحیره چین جنوبی مختل کند. در واقع، همان‌طور که جنرال امریکائی، مک آرتور، در سال ۱۹۵۰ اشاره کرد، حضور نظامی امریکا در منطقه امروز برای محافظت از تجارت بحری نیست، بلکه به طور اخص برای "ممانعت" از آن است.

## "دفاع از دموکراسی" یعنی حفظ رژیم‌های نیابتی امریکا

درست همان‌طور که امریکا توهم حمایت از تجارت بحری را به عنوان پرده استتاری برای ایجاد ممانعت در تجارت واقعاً آزاد به به کار می‌گیرد، از بهانه‌های دیگر نیز برای توجیه مداخله مستمر خود در درون و در امتداد مرزهای چین استفاده می‌کند. این شامل خود استان جزیره‌ای تایلند نیز می‌شود.

مقاله فارن آفرز مدعی است که امریکا به "حمایت از دموکراسی" مشغول است. با این حال، مدیریت سیاسی تایوان و سیاست‌هایی که به اجراء می‌گذارد، محصول یک دموکراسی خودمختار نیست، بلکه از آن سوی کره زمین، از واشینگتن تعیین می‌شود.

سیاست‌هایی مانند تحریک بیجینگ، ممانعت از تجارت بین تایوان و بقیه چین، و هدایت سرمایه‌های عمومی به (خرید) سلاح‌های امریکائی به جای توسعه اقتصادی و زیرساخت‌ها، همگی به هزینه منافع مردم محلی، آشکارا در خدمت منافع امریکا به کار گرفته می‌شود.

امریکا به دنبال حفظ حضور خود در منطقه آسیا و اقیانوس آرام است، نه برای دفاع از روند خودمختاری در تایوان، جاپان، کوریای جنوبی یا فیلیپین، بلکه برای تسخیر سیاسی و کنترل خود بر هر یک از این‌ها.

### کنترل آینده نیمه‌های

نویسندگان مقاله فارن آفرز که شاید گمان می‌کنند روایت دفاع از دموکراسی قانع‌کننده نباشد، همچنین ادعا کردند که امریکا باید از کنترل چین در صنعت نیمه‌های در تایوان جلوگیری کند. این پیش‌فرض، پس از حذف لفاظی‌های سیاسی نویسندگان، لب‌مطلب نظام امپریالیسم را بیان می‌کند؛ یک چیز برای ایالات متحده اهمیت دارد و آن این‌که امریکا باید (بر منطقه) کنترل داشته باشد، حتی اگر هزاران مایل دورتر از سواحل آن باشد. استدلال و برنامه‌ریزی امریکا در مورد کنترل و تولید نیمه‌های اساساً معیوب است. در حالی‌که امروزه تایوان و غرب جمعی در زمینه تحقیق، توسعه و ساخت نیمه‌های مزایای زیادی نسبت به چین دارند، این مزایا به خاطر عوامل تاریخی است که دیگر مطرح نیستند. امروزه بزرگترین پایگاه صنعتی روی کره زمین در چین واقع شده است، نه در امریکا. چین، نه امریکا، فارغ التحصیلان بسیار بیشتری در زمینه‌های علوم، فن‌آوری، مهندسی و ریاضیات تولید می‌کند که همگی مربوط به پیشبرد تمام مراحل تولید نیمه‌های هستند، کنترل تایوان و اعمال تحریم‌ها و صادرات سخت‌گیرانه، نه تنها مانع رهبری چین در تولید نیمه‌های نمی‌شود، بلکه چین را تشویق می‌کند تا سرمایه‌گذاری لازم برای انجام آن‌را زودتر و قاطع‌تر انجام دهد.

### تضمین "دسترسی" امریکا و کنترل آن بر آسیا و اقیانوسیه

در حالی‌که مقاله توجیهی فارن آفرز تلاش می‌کند خوانندگان را متقاعد کند که اتحاد مجدد تایوان با بقیه چین منجر به واکنش زنجیره‌ای فتوحات چین در سراسر منطقه می‌شود، ناگهان به ترس از این‌که قدرت بیجینگ "دسترسی امریکا به شرق آسیا، آسیای جنوب شرقی، و اقیانوس هند - سواحل پر جمعیت‌ترین و فعال‌ترین بخش اقتصادی جهان را دچار مشکل سازد، تبدیل می‌شود."

درست مانند صنعت نیمه‌های تایوان، از آنجا که منطقه "هند و اقیانوس آرام" پر جمعیت‌ترین و از نظر اقتصادی فعال‌ترین بخش جهان است، امریکا بنا به دلایلی باید "دسترسی" به آن داشته باشد - بخشی از احساس خود محق‌پنداری امریکا به آنچه که واشینگتن می‌خواهد انجام دهد، و در هر کجا که می‌خواهد، صرف‌نظر از این‌که چقدر از سواحل امریکا دور باشد یا این‌که چگونه بر صلح، ثبات، حاکمیت، و استقلال سایر کشورها تأثیر می‌گذارد.

ترس دیگری که در مقاله بیان شده است ناشی از چشم‌انداز کاهش اتکای آسیا به دالر امریکا به عنوان ذخیره ارزی است. مقاله هرگز توضیح نمی‌دهد که چرا منافع آسیا باید با حفظ منافع ذخیره ارزی دیگرانی که در آن سوی دنیا هستند، کنترل شود.

### ترس واقعی: چین به عنوان مانعی برای برتری امریکا

سپس مقاله به طور شگفت‌انگیزی خود امریکا را به عنوان نمونه‌ای از این‌که چرا خوانندگان باید از ظهور چین بترسند، نشان می‌دهد.

نویسندگان می‌گویند:

"تاریخ خود امریکا نشان می‌دهد که چگونه دستیابی به برتری منطقه‌ای پروژه‌های قدرت جهانی را تسهیل می‌کند. ایالات متحده تنها با تسلط بر نیم‌کره غربی در قرن نوزدهم، توانست در قرن بیستم به یک ابرقدرت جهانی تبدیل شود." نویسندگان سپس با خودآگاهی اندک ادعا می‌کنند:

"ممکن نیست دقیقاً پیش‌بینی کرد که چین چگونه به عنوان یک ابرقدرت جهانی عمل می‌کند، اما داده‌های دهه‌ها نشان می‌دهند که این کشور رویکرد کم‌خطرتری نسبت به ایالات متحده دارد."

نویسندگان ادعا می‌کنند که این "داده‌ها" حضور چین در بحیره جنوبی چین و یک "تسلیح نظامی گسترده" عمومی را شامل می‌شود.

آن‌ها هرگز توضیح نمی‌دهند که چگونه این دو مثال رویکردی "کم‌خطرتر" از سیاست خارجی امریکا را نشان می‌دهند.

تنها در قرن بیست‌ویکم، امریکا در سال ۲۰۰۱ به افغانستان و در سال ۲۰۰۳ به عراق حمله و آن‌را اشغال کرد. مورد دوم به مرگ بیش از یک میلیون نفر به دلیل ساختگی "سلاح‌های کشتار جمعی" در عراق منجر شد.

در سال ۲۰۱۱ امریکا برای سرنگونی دولت طرابلس در لیبیا مداخله نظامی کرد. در سال ۲۰۱۴، امریکا به سوریه حمله کرد و منبع انرژی و غذای این کشور را اشغال کرد. به قول معاون غرب آسیای وزیر دفاع وقت امریکا، دانا استرول، این (اقدام) به عنوان "اهرمی برای تأثیرگذاری بر روند کلی سیاسی درگیری گسترده‌تر سوریه" انجام شد، و برای جلوگیری از بازسازی سوریه، به اعتراف امریکا حمایت از جنگ، کشور را به یک "ویرانه" تبدیل کرد.

درگیری‌های جاری در اوکراین نتیجه دخالت امریکا و تغییر رژیم در سال ۲۰۱۴ است که یک دولت منتخب را که مصمم به حفظ بی‌طرفی بود برکنار کرد و رژیمی را جانشین آن کرده است که به عنوان نیروی نیابتی امریکا مشتاق خدمت به جنگ با روسیه است. امریکا همچنین از اسرائیل در جنگ مداوم علیه فلسطین حمایت می‌کند و به حملات راکتی و هوایی در سراسر یمن ادامه می‌دهد.

گزارش فارن افرز مطالعه‌ای موردی، از ناهماهنگی شناختی ارائه می‌دهد. نویسندگان مقاله هشدار می‌دهند که آینده تسلیم یک ابرقدرت سوءاستفاده‌گر خواهد شد که از ارتش خود برای تهدید کشورهای سراسر جهان استفاده می‌کند، و به طور آشکارا اذعان می‌کنند که ابرقدرت موجود (امریکا) در حال حاضر چنین رفتار کرده است، اما هرگز آن‌را محکوم نمی‌کنند.

ترس واقعی و آشینگتن این نیست که چین در حال ایجاد یک نظم بین‌المللی است که ملت‌ها را در سراسر جهان تحت سلطه خود قرار دهد، بلکه در حال ایجاد نظم بین‌المللی است که توانایی امریکا برای ادامه سرکوب و کنترل جهان را تضعیف می‌کند.

گزارش هشدار می‌دهد:

"چین به تنهایی دارای اقتصادی است که از مجموع همه همسایگانش، از جمله هند، بزرگتر است. در عین حال، نیروی بحری چین پس از امریکا، دومین قدرت نظامی بحری است. و نسبتاً متمرکز است: تصور کنید اگر کل ناوگان بحری امریکا در درجه اول در یک کمان از نیویورک تا نیواورلئان مستقر می‌شد."

با این حال، چین توانست از آغاز قرن، بدون استفاده از هیچ‌یک از شیوه‌های تهاجم نظامی فراسرزمینی، که امریکا برای دستیابی به برتری منطقه‌ای و جهانی خود استفاده کرده است، به همه دست‌آوردهای یاد شده در بالا برسد.

نویسندگان با اشاره به این که قدرت نظامی چین "نسبتاً متمرکز است" اذعان می‌کنند، خلاف حضور نظامی امریکا در سراسر جهان، ارتش چین تنها برای دفاع از خاک چین مستقر شده است. یک چنین موضع نظامی تنها برای کسانی می‌تواند خطر تلقی شود که به دنبال تهدید قلمرو چین (از جمله تایوان) هستند.

ظهور چین در سراسر منطقه با تهاجم و شبکه‌های نظامی مشخص نمی‌شود، بلکه با خطوط راه‌آهن پر سرعت، بنادر، نیروگاه‌ها، کارخانه‌ها و جاده‌ها خود را نشان می‌دهد. نفوذ آن در سراسر جهان نه به خاطر حمله ناوهای هواپیمابری که در دیپلماسی کشتی‌های توپدار مدرن درگیر هستند، بلکه به خاطر ناوگان کشتی‌های کاتینری درگیر در تجارت بین‌المللی حفظ می‌شود.

در حالی که واشینگتن با بمباران‌ها برتری جهانی را حفظ می‌کند، چین از راه ساخت‌وساز آن‌را به نبرد فرا می‌خواند. برای نمونه، در آسیای جنوب شرقی شبکه‌های قطار سریع‌السیر چین از مرزهایش فراتر رفته است، مهندسان چینی به معنای واقعی کلمه مجبور بودند مهمات منفجر نشده امریکا را که در جنگ ویتنام در لائوس رها شده بود، پیش از ایجاد مسیرها، از کار بیندازند تا در نهایت این کشور فقیر محصور در خشکی را به بقیه منطقه متصل کنند. روشن است که رویکرد چین هیچ شباهتی به رویکرد امریکا ندارد، و اساساً از آن بهتر است - تا جایی که امریکا قادر به رقابت با آن نیست.

در این راستا، مقالاتی مانند آنچه در فارن آفرز یافت می‌شود، منعکس کننده احساساتی است که به طور گسترده در واشینگتن، لندن و بروکسل وجود دارد، و تلاش می‌کند تا دلیلی برای اثبات این که چرا جهان باید زیر یک نظم بین‌المللی به رهبری امریکا که بر مبنای فتوحات و اجبار بنا شده است، به جای جایگزینی ادامه دهد که نظم بین‌المللی مورد علاقه چین بر اساس همکاری و منافع متقابل بنا شده است. از آنجائی که ارائه چنین استدلالی غیرمنطقی است، استفاده از ترس در طرح پرونده واشینگتن نقشی اساسی دارد.

طنز ماجرا اینجاست که نویسندگان برای ایجاد ترس کافی از آنچه ممکن است چین در آینده انجام دهد، باید به چیزی متوسل شوند که امریکا پیش از این انجام داده است - یا به عبارت دیگر - آن‌ها باید چین را در دنیای تخیلی خود به آن چیزی متهم کنند که امریکا در واقعیت به آن تبدیل شده است.

\*\*\*\*\*

برگرفته از: نیو ایسترن آوتلوک

منتشر شده در تاریخ: ۲۸ فبروری ۲۰۲۴